

# اقتصاد منازعات

• علی سرزعی



علم متداول اقتصاد عموماً حول مبادلات اقتصادی شکل گرفت که معمولاً برای دو طرف سودآور بوده است و حالت برد - برد را برقرار می‌کند، اما اخیراً بخشی از اقتصاددانان به موضوعی متمایل شده‌اند که ماهیت آن متفاوت از حالت یاده شده است و این موضوع، منازعات نظامی در سطح بین‌المللی، کشوری و درون کشوری است. این تحقیقات و مطالعات تا جایی گسترش یافته که امروز به صراحت از اصطلاح اقتصاد منازعات (Economics of conflict) و اقتصاد دفاع (Defense economics) سخن گفته می‌شود، در حالیکه پیش از این مساله جنگ و منازعات تنها مورد مطالعه محققین علوم سیاسی قرار داشت.

کسی که بیش از همه در شکل‌گیری این حوزه نقش داشته، جک هیراشلایفر (Jack Hirschleifer) استاد دانشگاه یو سی ال ای است. وی تلاش کرد تا منطق اقتصاد مبنی بر بهینه‌سازی را در تصمیم‌گیری افراد حین تخصیص منابع بین تولید و نزع بر سر تصاحب تولید دیگران اعمال کند و به این ترتیب، تحلیلی اقتصادی از منازعات بشری ارائه نماید. می‌توان با توصیف یک مدل ساده درکی از چگونگی مباحث موجود در این حوزه را به دست آورد. فرض کنید که تابعی ریاضی وجود دارد که برحسب میزان منابع صرف شده روی هزینه‌های نظامی احتمال پیروزی را مشخص کند. به این تابع، اصطلاحاً «تکنولوژی منازعه» گفته می‌شود که ورودی آن میزان هزینه‌های نظامی دو طرف است. فرض کنید که منازعه بر سر سرزمینی است دارای چاه‌های نفت است و درآمد مشخصی را برای طرف پیروز به ارمغان خواهد آورد. در این صورت منفعت هرکس امید ریاضی تصاحب درآمد مذکور (احتمال پیروزی ضرب در درآمد مذکور) منهای هزینه منازعه خواهد بود که هر طرف سعی در حداکثر کردن آن خواهد داشت. حال می‌توان این حالت ساده را با فرض متفاوت بودن منابع در دسترس هر طرف، خسارت‌زا بودن منازعات، ریسک‌گریز فرض کردن انسان‌ها، عدم تقارن اطلاعات دو طرف پیچیده کرد. نکته جالب در چنین تحلیل‌های ریاضی (یا اقتصادی) از مساله این است که می‌توان به این سوال پرداخت که اگر دو طرف عقلایی رفتار کنند، چه وقت مصالحه بر سر تقسیم غنایم و صلح به جای تداوم جنگ را ترجیح خواهند داد و روی چه چیزی تفاهم خواهند داشت و قاعده تقسیم چه چیزی خواهد بود.

باید پیش از هرچیز به این موضوع پرداخت که اصولاً چرا منازعات و جنگ درمی‌گیرد؟ پیش از این تبیین‌های سیاسی و روانشناسی برای وقوع

## حوزه اقتصاد منازعات محدود به نزاع بین کشوری نیست، بلکه منازعات درون کشوری را نیز دربرمی‌گیرد که اصطلاحاً جنگ‌های داخلی (Civil war) خوانده می‌شوند. یکی از پدیده‌های جالب نیمه دوم قرن بیستم کاهش شدید جنگ میان کشورها و افزایش شدید جنگ‌های داخلی و طولانی شدن این جنگ‌ها نسبت به گذشته است

جنگ مطرح می‌شد و جنگ‌طلبی عمدتاً تحت مقوله رفتاری غیرعقلانی قلمداد می‌گردید، اما امروزه به کمک مفاهیم اقتصادی می‌توان دریافت که چه وقت وقوع جنگ عقلانی خواهد بود. به عنوان مثال وقتی که عدم تقارن اطلاعات نسبت به میزان تمایل دو طرف برای تصاحب یک سرزمین وجود دارد، جنگ کردن شیوه‌ای برای سیگنال‌دهی از این تمایل خواهد بود. برخی دیگر با استفاده از ادبیات طراحی مکانیزم، ناکامل بودن قرارداد بین دو گروه متخاصم و ضعف مکانیزم‌های متعهدکننده را توجیه‌کننده منازعه برشمردند و در این راستا مدل‌هایی عرضه کرده‌اند. سوال جالب و مرتبط دیگر این است که آیا تجارت میان دو کشور یا خودکفایی احتمال جنگ و منازعه میان آنها را افزایش می‌دهد یا کاهش؟ آیا سیاست‌های تجاری نظیر اعمال تعرفه بر کالاهای وارداتی و سوبسید به کالاهای صادراتی تأثیری در انگیزه‌های معطوف به نزاع دارد؟ وقتی که یک نهاد مهم تولید نظیر انرژی از کشور دیگری وارد شود، آیا این حالت موجب می‌گردد تا زمینه درگیری نظامی افزایش یابد یا کاهش؟ و چه عواملی در هر کدام از این موارد موثرند؟ نهایتاً موضوع مرتبط دیگر این است که در چه شرایط ائتلاف میان کشورها برای جنگیدن با دیگران ایجاد می‌شود و شرایط حاکم بر این ائتلاف‌ها چگونه است؟

حوزه اقتصاد منازعات محدود به نزاع بین کشوری نیست، بلکه منازعات درون کشوری را نیز دربرمی‌گیرد که اصطلاحاً جنگ‌های داخلی (Civil war) خوانده می‌شوند. یکی از پدیده‌های جالب نیمه دوم قرن بیستم کاهش شدید جنگ میان کشورها و افزایش شدید جنگ‌های داخلی و طولانی شدن این جنگ‌ها نسبت به گذشته است. این مساله توجه اقتصاددانان خصوصاً کسانی را که روی قاره آفریقا متمرکز بودند، به خود جلب کرد و تلاش کردند تا از ابزارهای علم

وقتی فرار کردن از کار زرنگی تلقی  
می‌شود!

تنبلی اجتماعی ایرانیان از متوسط جهانی  
بیشتر است

عضو کمیسیون اجتماعی دبیرخانه شورای  
عالی انقلاب فرهنگی گفت: نتایج تحقیق  
تطبیقی نشان می‌دهد که تنبلی اجتماعی  
ایرانیان از متوسط جهانی بیشتر است.

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه  
هنری اصفهان، محمدرضا جوادی یگانه  
اظهار داشت: در بین بیشتر مشکلات  
ایرانیان و مشخصه‌هایی که کم و بیش  
از آنها با عنوان آسیب‌های فرهنگی و یا  
اجتماعی یاد می‌کنند، خصوصیت اخلاقی  
را مشاهده می‌کنیم که به اعتقاد برخی  
از صاحب‌نظران، بسیاری از ویژگی‌های  
نامطلوب ما بر روی آن سوار شده و در  
فرهنگ و خصلت جمعی ما بسیار ریشه  
دارد.

وی بیان داشت: تنبلی اجتماعی است  
که بسیاری از عادات فرهنگی و صفات  
اجتماعی ما از آن مایه می‌گیرند و تغذیه  
می‌کنند.

عضو کمیسیون اجتماعی دبیرخانه شورای  
عالی انقلاب فرهنگی خاطر نشان کرد:  
رهبر انقلاب در سخنرانی روز اول فروردین  
سال ۱۳۸۶ از «تنبلی اجتماعی» به عنوان  
«دشمن درونی ایرانیان» نام برده است.

وی ادامه داد: تنبلی، نشاط کار نداشتن،  
ناامیدی، خودخواهی‌های افراطی، بدبین  
بودن به دیگران، بدبین بودن به آینده،  
نداشتن اعتماد به خود (به شخص خود و  
نه به ملت خود) بیماری است.

جوادی یگانه با اشاره به سخنان رئیس  
مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه  
عده‌ای شب و روز درس می‌خوانند که بعداً  
مجبور نشوند کار کنند، گفت: ما از حیث  
فرهنگ کار در کشور مشکل داریم.

ادامه در صفحه ۲۵

آیا درآمد حاصل از منابع طبیعی  
انگیزه نزاع بر سر تصاحب آن  
را افزایش می‌دهد یا اثرات  
درآمدهای حاصل از منابع طبیعی  
بر ضعف نهادهای داخلی موجب  
می‌گردد تا منازعات افزایش یابد؟  
اینکه آیا سرکوب و امحاء حقوق  
سیاسی اقلیت‌ها یا نابرابری درآمد  
موجب افزایش منازعات نظامی  
می‌گردد یا نه؛ سوال مهم دیگری  
است که مورد بررسی قرار دارد



اینکه چه عواملی تعیین‌کننده مدت  
زمان جنگ‌های داخلی است، از یک  
سو مرتبط با سوال علت وقوع جنگ  
است، اما در عین حال فرضیات دیگری  
نیز در این رابطه از سوی محققین  
اقتصادی این حوزه عرضه شده است.  
این مساله با توجه به طولانی‌تر شدن  
جنگ‌های داخلی اهمیت بیشتری  
یافته است و موجب شده تا این سوال  
 مطرح شود که چرا طرفین درگیر،  
انگیزه‌های کمی برای توافق دارند؟

اقتصاد خصوصا تکنیک‌های آماری و اقتصادسنجی  
استفاده کنند و تحلیل‌هایی از این مساله ارائه کنند.  
این کار پس از آن میسر شد که اولاً تعریفی از  
جنگ‌های داخلی عرضه شد. مثلاً یکی از تعاریف این  
است که اگر جنگی موجب شود تلفاتی بیش از ۱۰۰۰  
کشته در سال ایجاد شود، در این صورت آن را در  
زمره منازعات طبقه‌بندی کرد و سپس پایگاه داده‌ای  
از مجموعه منازعات در کشورهای مختلف فراهم شد  
که کارهای آماری را روی این مساله ممکن ساخت.  
اولین سوالی که این محققان به آن پرداختند این بود  
که علت جنگ‌های داخلی چیست؟ قبل‌تر پاسخ‌های  
مختلفی نظیر شکاف‌های قومی و نژادی، ایدئولوژی  
و مسایلی از این دست ارائه می‌شد، اما اقتصاددانان  
در چارچوب تئوری‌بازی‌ها و مفاهیم اقتصادی  
روایت‌های دیگری نیز عرضه کرده‌اند. آیا فقر نزاع  
می‌آورد یا وقتی یک اقتصاد بزرگ می‌شود، انگیزه  
تصاحب این یک فرد را به نزاع می‌کشاند؟ سوال  
دیگر این حوزه این است که چرا افراد به عضویت  
در گروه‌های شبه نظامی و شورشی می‌پیوندند، در  
حالی‌که آنها نیز می‌توانند مثل بقیه کناره بگیرند و  
از ثمرات این منازعه بهره‌مند شوند و به اصطلاح  
سواری مجانی بگیرند. آیا دوران رونق و رکود  
اقتصادی که موجب تغییر دستمزد و به تبع آن هزینه  
فرصت افراد در فعالیت‌های شورش‌گرانه می‌شود در  
عضویت در چنین گروه‌هایی موثر است؟ یا صرفاً  
چنین فعالیت‌هایی موجب جذب افرادی می‌شود که  
شخصاً از قدرت و فعالیت‌های مرتبط مطلوبیت کسب  
می‌کنند؟ در عین حال اقتصاددانان تلاش کرده‌اند با  
بررسی‌های آماری پاسخ‌های موجود به این سوالات  
را آزمون کنند. به عنوان مثال کولیر و هوفلر که از  
سرشناس‌ترین محققان این عرصه به شمار می‌روند،  
دریافته‌اند با افزایش تنوع قومی و نژادی احتمال نزاع  
کمتر می‌شود؛ مگر آنکه یک گروه قومی مسلط وجود  
داشته باشد، لذا از دید آنها رابطه بین تنوع قومی و  
نژادی و نزاع رابطه‌ای غیرخطی است. سوال مهم  
دیگر در این حوزه تحقیقی نقش منابع طبیعی در  
افزایش منازعات داخلی است. آیا درآمد حاصل از  
منابع طبیعی انگیزه نزاع بر سر تصاحب آن را افزایش  
می‌دهد یا اثرات درآمدهای حاصل از منابع طبیعی  
بر ضعف نهادهای داخلی موجب می‌گردد تا منازعات  
افزایش یابد؟ اینکه آیا سرکوب و امحاء حقوق سیاسی  
اقلیت‌ها یا نابرابری درآمد موجب افزایش منازعات  
نظامی می‌گردد یا نه؛ سوال مهم دیگری است که  
مورد بررسی قرار دارد. به عنوان مثال هگری (۲۰۰۳)  
دریافته که تاثیر بودن یا نبودن دموکراسی بر احتمال  
وقوع منازعه مشروط به سطح درآمد سرانه است.

در درآمدهای سرانه کم، فقدان دموکراسی، احتمال  
منازعه را افزایش می‌دهد، اما در درآمدهای متوسط  
این احتمال کاهش می‌یابد. یافته شگفت‌آور دیگر این  
است که بررسی‌های آماری، رابطه‌ای میان نابرابری  
درآمد و منازعات نشان نمی‌دهد، به رغم اینکه در  
ابتدای امر وجود رابطه میان این دو بسیار طبیعی و  
منطقی به نظر می‌رسد.

اینکه چه عواملی تعیین‌کننده مدت زمان جنگ‌های  
داخلی است، از یک سو مرتبط با سوال علت وقوع  
جنگ است، اما در عین حال فرضیات دیگری نیز در  
این رابطه از سوی محققین اقتصادی این حوزه عرضه  
شده است. این مساله خصوصاً با توجه به طولانی‌تر  
شدن جنگ‌های داخلی در دوران معاصر اهمیت  
بیشتری یافته است و موجب شده تا این سوال جدی  
 مطرح شود که چرا طرفین درگیر، انگیزه‌های کمی برای  
دستیابی به توافق دارند؟ دارون عاصم اوغلو و همکاران  
(۲۰۰۹) این فرضیه را مطرح کرده که در شرایط خاصی  
(نظیر اینکه جنگ در گوشه‌ای از کشور رخ دهد که  
بر جریان عمومی زندگی در کشور تاثیر جدی نداشته  
باشد) سیاستمداران ترجیح می‌دهند ارتشی قوی برای  
شکست شورشیان تجهیز نکنند، چرا که ارتش قوی  
احتمال کودتای نظامی و قدرت گرفتن نظامیان در  
عرصه سیاست را بالا می‌برد. فرضیه دیگر این است  
که برای برخی گروه‌های شورشی، منازعه نظامی نوعی  
بیزنس قلمداد می‌شود و نزاع منبع کسب درآمد است  
و صلح موجب تضعیف این جریان می‌شود. فقدان  
مکانیزم‌های متعهد کننده نیز عامل دیگری است که  
موجب می‌شود قرارداد صلح پا نگیرد، زیرا پس از انعقاد  
قرارداد صلح دولت قانونی می‌تواند کماکان ارتش خود  
را تجهیز کند، اما در نبود نزاع سازماندهی گروه شورشی  
رو به اضمحلال می‌گذارد و این امر موجب می‌شود  
تا پس از گذشت مدتی دولت انگیزه شروع مجدد  
جنگ پیروزمندانه را داشته باشد. گروه شورشی نیز با  
پیش‌بینی این مساله از قبول توافق صلح شانه خالی  
می‌کند. فرضیه جالب دیگر رابطه کارگزار- کارفرما را  
بین رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی برقرار کرده  
است و چنین عنوان می‌کند که نظامیان تداوم جنگ  
را همسو با منافع خود می‌بینند و به دلیل عدم تقارن  
اطلاعات میان آنها و رهبران سیاسی، زمینه را برای  
تداوم جنگ فراهم می‌کنند. در کنار فرضیه‌سازی‌های  
فوق، باز هم تحقیقات کمی مورد استفاده قرار گرفته  
است. به عنوان مثال کولیر و همکاران (۲۰۰۴) دریافته‌اند  
که در جوامعی با درآمد کم و نابرابری زیاد، منازعات  
طولانی‌تر می‌شود و انگیزه تحقق صلح کمتر که شاید  
یک دلیل آن کم هزینه‌تر بودن منازعه در جوامع فقیر  
است.





پس از جنگ و احتمال وقوع مجدد درگیری به طور خاص نیز بعد دیگری است که اخیراً مورد بررسی اقتصاددانان قرار گرفته است. فرضیات مختلفی در مورد اینکه چرا احتمال وقوع مجدد منازعات داخلی بالاست، وجود دارد. یکی از ساده‌ترین تبیین‌ها این است که جنگ اصولاً نفرت می‌آفریند و این نفرت‌ها زمینه جنگ‌های بعدی را فراهم می‌کند. تبیین دیگر این است که اصولاً جنگ و منازعات، افرادی را تربیت می‌کند که در این زمینه‌ها مهارت می‌یابند و بدون جنگ مهارت آنها ارزش کمی دارد. لذا آنها انگیزه دارند که از هر فرصتی برای ایجاد جنگ استفاده کنند. در مورد رشد اقتصادی پس از جنگ باید توجه داشت که اصولاً در دوران بازسازی نرخ رشد بالاست، اما مقدار آن مشروط به متغیرهای مختلفی است و در کشورهای مختلف نیز متفاوت است. به عنوان مثال اگر احتمال وقوع مجدد جنگ زیاد باشد، نرخ رشد اقتصادی پس از جنگ زیاد بالا نخواهد بود. نمونه‌هایی نظیر ژاپن، آلمان و ویتنام وجود دارد که نشان می‌دهد اقتصاد به سرعت در مسیر رشد بازمی‌گردند اما در عین حال نمی‌توان این موارد را تعمیم داد. از دیگر موضوعات جدید در این عرصه می‌توان این سوال را مطرح کرد که آیا افرادی که در مناطق جنگ‌زده زندگی می‌کردند به لحاظ شاخص‌های

تبعات جنگ‌های داخلی مسال‌های کلیدی است که از دید محققین اقتصادی این عرصه پنهان نمانده است. اصولاً جنگ‌های داخلی موجب افزایش هزینه‌های نظامی، فرار سرمایه، گسترش بیماری‌های مسری، کاهش آزادی و ضعف نهادهای سیاسی می‌شود. بازم تخمین‌های کمی صورت گرفته توسط کولیر و هوفلر (۲۰۰۴) نشان می‌دهد که هر سال منازعه، رشد اقتصادی را ۲٫۲٪ کاهش می‌دهد و با توجه به اینکه به طور متوسط این منازعات هفت سال طول می‌کشند، پس از پایان منازعات، اقتصاد ۱۵٪ کوچک‌تر از زمانی می‌شود که این درگیری‌ها رخ نداده است. با در نظر گرفتن این امر که در دوران بازسازی، نرخ رشد ۱ درصد بیش از نرخ عادی رشد می‌شود، می‌توان به این جمع بندی رسید که در یک جنگ داخلی متعارف، ۲۱ سال طول می‌کشد تا اقتصاد به سطحی از تولید ناخالص داخلی دست یابد که بدون جنگ به آن می‌رسید. برخی به این هزینه‌ها، هزینه‌های مسابقه تسلیحاتی در منطقه را افزوده و ارقامی چون ۲۵۰٪ تولید ناخالص اولیه را به عنوان مجموع هزینه یک جنگ داخلی برآورد کرده‌اند. برخی با توجه به اینکه جنگ اثرات یکنواختی بر جمعیت یک کشور بر جا نمی‌گذارد، وقوع آن را موجب تشدید نابرابری اقتصادی می‌دانند و شواهدی در این راستا یافته‌اند. تاثیر منازعات داخلی بر فقر شدیدتر است. به عنوان مثال، پس از نسل‌کشی رواندا، ۲۰٪ جمعیت پایین‌تر از خط فقر قرار گرفتند. مسایل پس از جنگ به طور عام و نرخ رشد اقتصادی

جمعیتی (نظیر امید به زندگی)، بهداشتی، تحصیلی (میزان انباشت سرمایه انسانی)، روانی، فیزیکی (معلولیت‌ها و ناتوانی‌ها)، شغلی (موفقیت‌های کاری، ثروتمند شدن، نوآوری) تفاوت‌های معناداری با بقیه جامعه دارند؟ محققان تلاش می‌کنند تا با داده‌های موجود پاسخ‌هایی برای این سوالات پیدا کنند. با توجه به اینکه ایران هم تجربه جنگ خارجی و هم تجربه نزاع با گروه‌های تجزیه‌طلب را داشته است، به نظر می‌رسد عرصه‌ای بکر پیش روی محققان اقتصادی ایران قرار دارد که امید است این نوشتار گام نخستی در این مسیر باشد. ■

ادامه از صفحه ۲۳

وی افزود: در کشور ما فرهنگ یقه سفیدی پذیرفته شده است و این که آدم درس می‌خواند تا کار نکند و هر کسی درس نخواند باید کار کند، در فرهنگ ما یک امر عادی شده است و فرار کردن از کار و زحمت را یک نوع زرنگی می‌پندارند.

وی اظهار داشت: توجه رهبر انقلاب و دیگر مقامات کشور نسبت به خصایص اخلاقی منفی ایرانیان و مخصوصاً تنبلی اجتماعی نشان از مساله بودن این امر در جامعه ما دارد.

جوادی یگانه بیان داشت: تنبلی اجتماعی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری ناپسند ایرانیان است و این مساله به ویژه در نبود تمایل به درس خواندن در مدارس و دانشگاه‌ها و در کار اداری کارمندان و در میزان بالای تماشای تلویزیون در ایران به جای کتابخوانی نهفته است.

وی اظهار داشت: تنبلی اجتماعی همچنین در تمایل زیاد به استخدام در دستگاه دولتی و نبود تمایل برای کسب تخصص و مهارت و کارآفرینی در وجود تعطیلی فراوان سالانه در پدیده‌ای به نام بین‌التعطیلین و در موارد فراوان دیگر موجود است.

عضو کمیسیون اجتماعی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی اظهار داشت: شیوع و گسترده‌گی آسیب‌های اجتماعی تنبلی اجتماعی نشان از اهمیت ریشه‌یابی و تبیین دقیق این خصلت فرهنگی ایرانیان است.

وی اضافه کرد: اهمیت مساله تنبلی اجتماعی و نیز فقدان تحقیقات قبلی در این باره، انجام پژوهشی مقدماتی در این باب را ضروری ساخت تا بتوان مانند سایر خلقیات منفی، به بررسی یکپارچه آنها پرداخت.

وی ادامه داد: پژوهشی با عنوان تنبلی اجتماعی علل، پیامدها و راهکارها در کمیسیون اجتماعی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد مطالعه قرار گرفت. ■